

ISBN 978-964-581-731-1
۹۷۸۹۶۴۵۸۱۷۳۱

نصرت رحمانی
۹۷۸۹۶۴۵۸۱۷۳۱

گزینہ اشعار

۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷

www.nasrati-pub.com
۹۷۸۹۶۴۵۸۱۷۳۱



انتشارات مروارید

در این مجموعه:

۵	مقدمه
۳۹	سیزده شعر از کتاب کوچ و کویر
۷۱	یازده شعر از کتاب ترمه
۱۱۷	سیزده شعر از کتاب میعاد در لجن
۱۷۳	نه شعر از کتاب حریق باد
۲۱۵	نه شعر از کتاب شمشیر معشوقه قلم
۲۲۹	چهارده شعر از کتاب پیاله دور دگر زد
۲۶۹	هشت شعر از تازه‌ها

پیشوند

دیده‌ام که در اغلب کتابهای شعر پیشوندی می‌گذارند.

گاهی خیلی فنی و ملال‌آور و گاه هم شوخی و شنگی بر آن حکم میراند، که از داستانهای خصوصی گرفته تا مثل و انتقاد و انتقام در آن مستتر است. این مقدمه‌ها، پاره‌ای چنانکه از اسمشان برمی‌آید بسیار خشک و کلیشه‌است.

اما... در عوض با چند کلمه میتوان سر و ته موضوع را بهم رساند و سخومه اعلام داشت!

باری باین وسیله می‌توان هر خواننده غیرمتخصص را از خواندن رهاند، شاعر هم بتقریب درد دلش را خالی می‌کند مابقی يك نقطه خاتمه والسلام. البته سخن‌هائی پیش می‌آید که جایش در همین جدول فنی است، از قبیل فهرست و شماره‌گذاری که در هر کتابی می‌توان یافت. چهل سال سرودن که اگر بتوان نام سرایش گذاشت بانضمام يك قصه چهل طوطی‌وار که مقدمه می‌گذارند نامها دارد که دیگر باید برای آن نامی تازه ابداع کرد، شاید در یکی از فرهنگ‌ها جستجو کنید، نام بهتری برای آن بیاید.

سخن تمام بنظر می‌آید اما... ما همچنان بر سر داستان فنی و مسائل غیرفنی ایستاده‌ایم. ما راه خود را پیش می‌گیریم در ضمن گاهی که پیش آمد، جاشنی بر آن خواهیم زد. اینک قلم را پیش می‌رانم تا کجا سر بر کنم؟ بتقریب باید اعتراف کنم که اینجانب بی‌هیچ گناهی شاعر متولد شدم! نمی‌خواهم بگویم تمام عیار اما... هاله‌ای از جنون بر فراز سرم خیمه بسته بود! این هاله جنون کم‌کم شکل گرفت. وقتی کامل شد که من کم کمک خواندن و نوشتن را آموخته بودم!

دیگر هرچه می‌بافتم یا بقولی می‌سرودم می‌توانستم روی کاغذ منتقل

کنم. اوائل این ماجرا شاید سالهای ۲۳ یا ۲۵ بود ولی زمانی نطفه بست که نیما یوشیج شاعر بزرگ خواست. تا در حضورش باشم، اما هنگامیکه سیدجواد و جلال زنده‌یاد در بوق من دمیدند دیگر برایم مسلم شد، این جنون درمانی ندارد. کتاب «کوچ» اولین کتاب مرا که این سه مرد تأیید کرده بودند باعث آمد چون تاج طلائی بر سرم بنشانند و بگویند، این همان پریشانیست، که گه‌گاه جنون بدر خانه‌اش می‌کوبد! باری در اوج شهرت بودم.

اما شهرت، زیبایی‌ها و زشتی خاص خود را دارد مثلاً: شما حق ندارید پشت «ویتترین ساندویچی» اگر از گرسنگی در حال خرقة تعویض کردید بوی دود کباب و ساندویچی را استشمام کنید، غرور هم بر این دو اضافه می‌شود دیگر میشود «نور علی‌نور» مردم پشت ویتترین جمع می‌شوند گوئی يك «ماموت» زنده را دیده‌اند!

کم‌کم خوب که چشمها را باز کردم از اینجا و از آنجا پریشان‌روزگاری چون خود را یافتم که هاله جنون در اطراف‌شان می‌گردد.

من این پیشوند را نیمه‌تمام می‌گذارم از شما می‌خواهم به دو مصاحبه‌ای که اخیراً چاپ شده نگاهی کنید باشد تا چیز دندان‌گیری در آن پیدا شود. البته اگر بمقدمه خواندن علاقه دارید!

گفت و شنودی با:

نصرت رحمانی

س - چه شد که رشت را برای سکونت انتخاب کردید؟

ج - در حقیقت رشت مرا برای خود برگزیده است. حال جسمی و روحی من چنان است که هر کجا باشم در انزوای خود زندانیم. حال چه شمال زیبای سرسبز باشد چه کویر لوت!

س - گویا همسران هم گیلانی است؟

ج - بله، من با همسرم که زاده رشت است در تهران آشنا شدم. ازدواج من با او، خود از جمله دلایلی بود، که مرا هرچه بیشتر به این شهر علاقمند کرد.

س - در مورد این شهر و مردم آن چه نظری دارید؟

ج - من از همان اولین باری که در نوجوانی بدعوت شعردوستان به اینجا آمدم، شیفته این سامان شدم. این طبیعت زیبا و پرشکوه، این بامهای سفالین، این هوای پرکرشمه که هر ساعتی حالتی دارد، آفتاببست و می‌بارد، گاه نم‌نم باران به بارشی پیگیر، و سرشار از اندوهی گنگ تبدیل می‌شود با حال من هماهنگی بسیار دارد.

س - در حال حاضر چه می‌کنید؟

ج - سالیان گذشته به من این فرصت را داد که با فراغت در انزوای خود اشتباهات ناگزیر گذشته را جمع‌بندی کنم و جمع هستی را بر نیستی بزنم، با حافظه پریش خود بستیم شاید بتوانم از چنگ جنونی که نامش شعر است خود را برهانم. پس در چند کلمه می‌توان گفت: می‌اندیشم، می‌خوانم و گاهگاه، با قلم و قرطاس بازی می‌کنم. رویهمرفته اگر نام این کارها زندگی باشد، زندگی می‌کنم.

س - این دوره از زندگی را چگونه می‌گذرانید؟

ج - به خزان زندگی، به پیری زودرس، به خاطرات گذشته، و به مرگ رهایی‌بخش می‌اندیشم. «سیسرون» در کتاب «عیش پیری» معتقد است که: